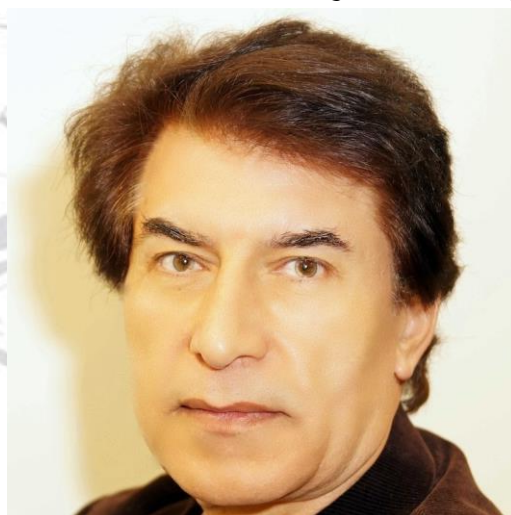


منافع علیای کشور؟ با تجدید نظر و اضافات



دکتور زمان ستانیزی، استاد علوم سیاسی در پوهنتون ایالتی کلیفورنیا

"منافع علیای کشور" عبارتی است که معمولاً برای تزیین اسناد ملی کشورها به کار می‌رود تا به آن‌ها اهمیت و اعتبار سیاسی بیشتر بخشد. در جوامع با آگاهی سیاسی بیشتر و تکامل اجتماعی بالاتر، در مراحل حساس به مفاهیم «منافع علیای کشور» وقع و منزلت می‌گذارند، ولی در جوامع عقب‌مانده چنین نیست.

اصلاً علت پسمانی جوامع عقب‌مانده همین مرض ترجیح‌دادن منافع شخصی و قومی و منطقوی و لسانی و گروهی و... است بر منافع علیای کشور. زمانی که منافع ملی زیر سایه منافع شخصی و قومی و... در حاشیه قرار می‌گیرد؛ بدیهی است که در نهایت «کل» کشور همراه با «جز» گروه‌های با منافع خاص، باهم ضعیف و خساره‌مند می‌شوند.

زمان امضای پیمان خُدیبه، سهیل ابن عمرو؛ نماینده قریش در متن معاهده صلح با ذکر القاب پیام‌آور اسلام، یعنی عبارت «محمد رسول‌الله»، مخالفت نشان داد و گفت که اگر پیغمبری تو را می‌پذیرفتم ضرورت به معاهده نبود. مسلمانان حاضر نبودند به این خواسته قریش تن در دهند، ولی حضرت رسول اکرم (ص) خود قلم را به دست گرفت و از حضرت علی کرم‌الله وجهه که کاتب متن بود، خواست تا عبارت «محمد رسول‌الله» را به او نشان دهد و خود بر آن خط کشید.

از دیدگاهی این کار پیام‌آور خدا، رسالت و زعامت او را مورد سوال قرار می‌داد، خصوصاً پذیرفتن این شرط قریش که او را از ادای حج منصرف می‌ساخت. محمد (ص) می‌توانست در جواب بگوید: اگر من رسول خدا نباشم، ضرورت به امضای این معاهده نیست، ولی درایت او «منافع علیای امت» را مقدم شمرد و معاهده بین محمد ابن عبدالله و سهیل ابن عمرو را امضا کرد.

در دنیای معاصر در انتخابات سال ۲۰۰۰ ایالات متحده آمریکا، البرت گور، کاندیدای دموکرات‌ها نسبت به جورج بوش ۵۰ درصد رای بیشتر به دست آورده بود، ولی به خاطر منافع علیای کشور از حق ثابتش گذشت. همچنان منابع امنیتی و استخباراتی نشان داد که روس‌ها در پروسه انتخابات ۲۰۱۶ آمریکا مداخله کرد و ۴۶،۱ درصد در مقابل ۴۸،۲ درصد تفاوت آرای عامه به نفع دموکرات‌ها ثابت ساخت که رییس‌جمهور منتخب، بیشتر انتخاب روس‌ها بود تا انتخاب مردم آمریکا. باز هم به خاطر غرور ملی از حقیقت چشم پوشیدند و به خاطر منافع علیای کشور او را انتخاب خود دانستند.

اگر جریان پروسه انتخابات در کشورهای پیشرفته چنین باشد، آیا می‌توان از جریانات در کشورهای در حال رشد توقع بیشتر داشت؟ مگر وضع پروسه انتخابات در کشورهای همسایه در حالت استقرار و صلح متفاوت از این است؟

رکود سیاسی افغانستان نتیجه انتخاباتی بود که در شرایط نامساعد زیر فشارهای خارجی و تهدیدهای داخلی انجام پذیرفت. تفنگ‌داران مسلح غیرمسوول کشور را به سوی خودعنانی و آنارشی می‌کشانیدند و انتحاری‌ها امن و آرامی مردم را برهم می‌زدند و حیات‌شان را تهدید می‌کردند.

ابرقدرت‌ها و کشورهای رقیب منطقه تنها در صورتی در افغانستان صلح و استقرار سیاسی می‌خواهند که منافع خودشان در آن تضمین شود. چون منافع این کشورهای متخاصم در افغانستان با منافع رقبای‌شان در تضاد قرار دارد، ممکن نیست همه آن‌ها همزمان از صلح پایدار در افغانستان حمایت کنند.

بدتر و شرم‌آورتر اینکه این کشورها مرامنامه‌های‌شان را با خواسته‌های سیاسی مردم ما طوری عیار می‌سازند که هم در اذهان عامه ایجاد شک می‌کنند و هم خواسته‌های مردمی مشروعیت خود را از دست می‌دهند؛ زیرا با منافع کشورهای خارجی در توافق و با منافع علیای کشور در تضاد واقع می‌شوند.

تا زمانی که گروه‌های داخلی ناآگاهانه منافع گروهی خود و در واقع حامیان خارجی خود را بر منافع علیای کشور ترجیح می‌دهند، در افغانستان صلح ممکن نیست. تا زمانی که شرایط صلح میسر نباشد اجرای امور سیاسی به‌شمول انتخابات کاملاً شفاف از توقع بالاست.

یکی از منافع علیای کشور احترام به قانون است؛ خاصه حرمت به قانون اساسی کشور که هرگز نباید برای خواسته‌های شخصی و حزبی و گروهی دست‌خوش تعرض قرار بگیرد. در کشورهایی که خواسته‌های شخصی و حزبی بر خواست ملت مسلط می‌شود و برای پوشاندن این جرم مثل پوتین و اردوغان قانون اساسی را به‌منظور تداوم در اریکه قدرت تعدیل می‌کنند (و گاه رییس‌جمهور و گاه صدراعظم کشور می‌شوند) اعتبار دموکراتیک بودن نظام مورد سؤال قرار می‌گیرد.

بعد از انتخابات سال ۲۰۱۴ افغانستان به اثر مداخله آمریکا به نام مصالحه، زمینه‌سازی و تعرض بالای قانون اساسی افغانستان صورت گرفت. در نتیجه هم زعامت کشور از صلاحیت با مرجع واحد که مستلزم استقرار کشور بود محروم گردید و هم ولسی جرگه افغانستان از وجود یک حزب مخالف سالم که می‌توانست بر حکومت نظارت پارلمانی کند، محروم شد.

از یک طرف پارلمان افغانستان در غیاب موضع گیری های سالم حزبی به مافیای لیلام قدرت فروش در برابر پول، به چورلمان تبدیل شد و از طرف دیگر حکومت دوسره افغانستان عوض آنکه به پیش برود در کشمکش چپ و راست برای مدت ها در رکود ماند.

در کل، هم قانون اساسی زیر پا شد و هم منافع علیای کشور فدای منافع زورگویان گردید. عوض آنکه اشخاص و احزاب خود را با قانون عیار می ساختند، قانون اساسی را برای رضایت اشخاص و احزاب تعدیل کردند. جای اینکه کلاه را به اندازه سر تیار کنند، خواستند سر را با کلاه مطابقت بدهند.

بعداً ملت جنگ زده، قحطی زده و «کرونا زده» افغانستان در آستانه تماشای پرده دوم این نمایش نامه، منتظر اجرای تکرار غمنامه دیگری نشست تا آنکه امریکا افسار قدرت را به طالبان تسلیم کرد.

امارت طالبانی قدرت را می شناسد، ولی حاکمیت قانون را مردود می دانند. علی الرغم حکم صریح منع حاکمیت سیاسی در قران، حاکمیت خود را اسلامی اعلان می کنند. با وجود امر روشن قران به شورا و ترغیب امر قران بر عرف جامعه، امت متدین افغانستان را که به اساس اصل استخلاف مرجع مشروعیت نظام بوده میتوانند در حاشیه نگه میدارند. حاکمیت طالبانی به مطلقیت فرمان امیر بسته است، نه به امر قران. شریعت طالبانی لزوماً قرانی نیست، بلکه دیوبندی است. از انرو استبداد دینی را به نام اسلام بالای مردم تحمیل می کنند.

تاریخ نیم قرن اخیر افغانستان حکایتی است از خشم و نفرت سیاسی. از روزی که بعد از جمهوریت داود خان افغانیت و هویت افغانی ما در خدمت آیدیولوژیها و خواسته های سیاسی دیگران قرار گرفت، هر گرو به نوبت و نظر به توان قدرت خود وطنداران خود را به بهانه های مختلف در بیگانگی تعریف کرده آنها را مانند هیزم در شعله های آتش خانمانسوز هویت گرایها پرتاب کردند.

احزاب خلق و پرچم با نادیده گرفتن رسوم اجتماعی و شرایط تکامل اقتصادی کشور سوسیالیزم را بدنام ساختند، مجاهدین و شورای نظار جهاد را در تعصبات زبان و منطقه منفور همه ساختند، دوره جمهوریت در فساد اداری و اخلاقی دموکراسی را تمسخر کردند، و حال فرصت امارت طالبان است که با استبداد دینی، اختناق، و زنستیزی مردم را از اسلام متنفر سازند. صرف نظر از توجیهات عوامفربانه، هر گرو حاکم به خاطر منافع حزب و منطقه و گرو و قوم خود قدرت را در انحصار خود نگه داشته است. وفاداریهای قومی، زبانی، منطقوی، در کل حس همرنگی، ارزش هموطنی، و قدر هویت ملی را تهدید میکند.

همین تهدید به فروپاشی هویت ملی است که برخی خود را افغان نمی دانند، و برای شان افغانستانی مطرح نیست که در فکر منافع علیای آن باشند. آنها ئیکه بازنویسی تاریخ را در خیال پردازی اسطوره ها تعریف می کنند از واقعیت سرزمینی انکار میکنند که بر آن قدم می گذارند، و به خاکی بی حرمتی می کنند که در آن زاده شده اند.

کجاست منافع علیای کشور؟

